شهرآرا
SHAHRARANEWS.IR
اشنبه
سال پانزدهم
۲۹ مرداد ۱۴۰۲
۳ صفر ۱۴۴۵
شماره ۴۰۱۶
Mashhadchehreh.ir
Photoshahr.ir
میثاق‌نامه اخلاق حرفه‌ای
● روزنامه فرهنگی- اجتماعی- اطلاع رسانی
● صاحب امتیاز: شهرداری مشهد
● مدیر مسئول: سید میثم موسوی مهر
● سردبیر: سید سجاد طلوع هاشمی
● نشانی: میدان شهدا، نبش دانشگاه ۱
● دفتر مرکزی: ۵ - ۳۷۲۸۸۸۸۱
● نمابر: ۳۷۲۳۸۳۱۰
● روابط عمومی: ۳۷۲۴۳۱۱۰
● شماره پیامک: ۳۰۰۰۷۲۸۹



دمای هوای مشهد
رطوبت هوا ۲۴٪
۳۶° ↑۲۱° ↓
صبح ۲۸
ظهر ۳۳
عصر ۳۳
شب ۲۸

اوقات شرعی مشهد
اذان ظهر ۱۱:۳۵:۰۰ ● نیمه شب شرعی ۲۲:۴۹:۱۸
غروب آفتاب ۱۸:۱۶:۳۳ ● اذان صبح فردا ۰۳:۲۳:۰۹
اذان مغرب ۱۸:۳۵:۳۹ ● طلوع آفتاب فردا ۰۴:۵۴:۱۴

اول شخص

خط کلهر، شأن نستعلیق

شیوه و سبک میرزا محمدرضا کلهر، پس از گذشت ۱۳۱ سال از وفات او، همچنان رایج ترین است



علی باقریان
روزنامه نگار و نویسنده



لابد شنیده‌اید که می‌گویند نستعلیق عروسِ خطوط ایرانی است. فارغ از اینکه نخستین بار چرا چنین تعبیری را به‌کار گرفته‌اند، من هم در این باره توجیهی دارم: عروس، چه در معنای حقیقی و چه در معنای مجازی، موجودی است که موزون‌ترین و متناسب‌ترینِ موجودات است و در بین اقران می‌درخشد.

نستعلیق هم در بین خطوط چنین شأنی دارد؛ اگر آن را با ثلث یا شکسته مقایسه کنیم، این نکته را به روشنی در خواهیم یافت. «قوّت» و «ضعف» و «سطح» و «دوْر» حروف (به زبان غیرفنی، «کلفتی» و «نازکی» و «تختی» و «گِردی» آن‌ها) ــ که از اصول خوش‌نویسی هستند، در هیچ یک از این قلم‌ها به آن اندازه که در نستعلیق متوازن‌اند در توازن نیستند؛ در ثلث، قوّت و سطح غلبه دارند و در شکسته، ضعف و دوْر چیره‌اند، اما در نستعلیق، هیچ کدام این‌ها از دیگری پیش‌و بیش نیست؛ در نستعلیق، کلفتیِ سر و کاسه یاء با نازکی مفاصل آن در نهایت هماهنگی است و تختی کاف با گردی لام در اوج سازگاری. البته در همه خطوط مفردات چنین‌اند، اما جمع حروف و ترکیبات و کرسی چینی یکی از دو حالت را القا می‌کنند، چنان که ثلث قوّت و سطح را و شکسته ضعف و دوْر را (و این، به هیچ روی، سببِ نکوهیدگیِ این قلم‌های نیک رو نمی‌شود).

باری، اگر استادان بزرگ نستعلیق‌نویسی، امثال میرعماد حسنی و میرزا محمدرضا کلهر، را با هم بسنجیم (باز، بی‌آنکه بخواهیم یکی را از دیگری برتر نهیم)، می‌فهمیم که در فاصله سیصدساله بین این دو توازنِ نستعلیق، روزبه‌روز و فردبه‌فرد، بیشتر شده است، چنان که به‌نظر می‌رسد این هم‌ترازی، در کار کلهر، به غایت خود رسیده است.

این خوش‌نویس کُرد که امروز درست ۱۳۱ سال از درگذشت او می‌گذرد و البته در شکسته‌نویسی هم از سرآمدان بوده است، خواسته یا ناخواسته، بنا به ذوق شخصی یا به‌اقتضای زمانه، ولی به‌هرروی هوشمندانه، در نستعلیق‌نویسی طرحی درانداخت که مقبول طبع مردم صاحب‌نظر افتاد، چنان که امروز اغلب خوش‌نویسان پیرو آن‌اند.

می‌گوییم «خواسته»، زیرا کلهر، با مشق کردن از روی آثار استادان سَلَف، از جمله خودِ میرعماد، و با قریحه سرشار، پیوسته، در کار خوش‌اندام‌ترساختنِ نستعلیق می‌کوشید و می‌گوییم «ناخواسته»، زیرا او به واسطه ورود و رونقِ صنعتِ چاپ و همچنین شغل کتابت نشریات، به تدریج، در صورت و اجرای این قلم تغییراتی ایجاد می‌کرد. این خوش‌نویس بزرگ همچون میانجی دوران قدیم و جدید حروف‌نگاری عمل کرد و با نگارش درهم‌تنیده‌تر و مجموع‌تر و گوشتی‌تر هم عروسی پیراسته‌تر و آراسته‌تر ساخت و هم چاپ را ساده‌تر و چشم‌نوازتر نمود و البته از همین طریق شیوه و سبکِ مخصوصِ مطبوع خود را نیز نشر داد.



علی راهجیری، استاد و پژوهشگر نستعلیق‌نویسی، در جستاری که در «یادنامه محمدرضا کلهر» درج است، نوشته است: «وی [...] گوشتِ ... [قلم] را بیشتر کرد و تنها کسی بود که در فن کتابت خط را چاق (گوشتالود) نوشت و بدان پایه و مایه زیبا و فریبا و خوش سبک و اسلوب در کرسی و ترکیبْ مناسب و سازگار که هیچ یک از قدیمیان و متوسطان و متأخران به آن دسترسی نیافته بودند.»



عبدا... مستوفی که مدتی نزد کلهر مشق می‌کرده است در کتاب «شرح زندگانی من» راجع به استاد خود آورده است: «طرز مشق کردنش هم منحصر به خودش بود؛ مثلا، یک هفته مشق دایره می‌کرد: در گوشه بالای کاغذ دوایر متصل به هم روی کاغذ رسم می‌نمود.

سطر اول که تمام می‌شد، سطر دوم را چنان به سطر اول نزدیک شروع می‌کرد که فاصله مابین دو سطر دیده نمی‌شد.»

روایت

تو ما را هم می‌توانی قهرمان کنی خدایا



معصومه فرمانی‌گیا
روزنامه‌نگار

هفت روز از حادثه حرم شاهچراغ می‌گذرد. ده‌ها بار فیلم‌های آن را مرور کرده‌ام. حالا همه‌وهمه را از بر شده‌ام. هم ماجرا را، هم تصویرها را و هم جریان پسرکی را که هزار بار با کلمه کلمه‌اش بغض کرده و گریسته‌ام.

هر بار که دوربین می‌رود روی چهره پسرک هفت ساله، گیر می‌کنم. با هر کلمه‌ای که پسربچه از ماجرای آن روز می‌گوید بلند بلند گریه می‌کنم.

اشتباه است که فکر می‌کنیم قهرمان‌ها حتما توی کتاب‌ها و فیلم‌ها و قصه‌ها هستند. قهرمانان همین جا هستند کنار ما.

نامش هر چه می‌خواهد باشد، من اسمش را قاسم گذاشته‌ام. پسربچه‌ای که در آشوب و گریز فرار از تیرباران و مرگ، لحظه‌ای مکث می‌کند و می‌ایستد، آرام می‌نشیند تا زیر شانه مردی را بگیرد. قاسم بعد با همان لهجه قشنگ و زلالش می‌گوید:

پدرم است گفت فُرار کن، فُرار...

اینجا که می‌رسد یادم از یک روز بزرگ می‌آید. روزی که وعده داده شده همه از هم می‌گریزند. مادر از فرزند، برادر از خواهر، آشنا از آشنا، «یوم القیامه»، «یوم الحسره»، «یوم المحاسبه» «یوم الندامه» «یوم الفرار»...

دلم یک لحظه می‌لرزد و باز حرف قاسم تکرار می‌شود. دوستش داشتم فُرار نکردم. سرم را گرفته‌ام بالا اشک‌هایم تند و تند می‌ریزد. خدایا همه چیز، همه جا، همه وقت به دست‌های مهربان تو بسته است مثل همان لحظه‌ای که دوربین را گذاشته بودی روی چهره قاسم و آبرویش دادی.

خدایا تو بخواهی بی‌دریغ می‌بخشی‌مان، نخواهی می‌ستانی، خواسته باشی عزتمان می‌دهی. آبرویمان همه و همه مال توست. ما به خودی خود هیچ و هیچ نداریم. تهی دستیم خدایا.

خدایا کمی پایین‌تر بیا. بیا رو راست‌تر با هم حرف بزنیم. راست می‌گوید قاسم. دوست داشتن معجزه می‌کند. خدا همیشه اعجاز کرده است. از اول تاریخ تا همین حالا.

قسم می‌خورم با همه بد بودنمان ما تو را دوست داریم. می‌شود دوربینت را بگذاری روی اتفاق‌های حال خوب کنی که به خاطرش به وجودمان بالیده‌ای و گفته‌ای این بنده خود من است.

چگونه با ۲۰میلیون تومان ذهنمان را خالی کنیم؟



قاسم فتحی
روزنامه‌نگار

ایستگاه مترو فلسطین بودم که بدو رفتم و از نگهبانی که خندان و ریلکس نشسته بود کنار ورودی پرسیدم: مترو آخر بود؟ نشسته بود روی صندلی و ایرپادش هم توی گوشش. گفت: وقتی من هنوز روی صندلی نشسته‌ام یعنی مترو تمام نشده. بعد که کارت زدم و رفتم داخل پرسید: کتابی که توی دستت داری چی هست؟ چی می‌خوانی؟ گفتم: زمستان کوئری‌ها. مال جیمز وود است. از آن جستارنویس‌ها و منتقدهای ادبی درجه یک. بعد گفتم: بچه دارید؟ گفت: دوتا دختر. گفتم: عالی، کتاب راسته کار خودت است. واکنشی نشان نداد. یک جوری که یعنی با این چیزها حال نمی‌کنم. گفت: توی عمرم فقط دوتا کتاب خوانده‌ام. یکی «جادوی رازها» یا یک همچین چیزی که سال‌ها پیش خواندمش. یکی هم آخرین بار همین ده روز پیش، رفته بودم پیش دوستی که کتابی نوشته بود درباره خالی شدن ذهن. گفت که قیمت بسته‌اش با دوره‌های آموزشی و کتاب و فلان و بیسار می‌شود ۷میلیون تومان. نداشتم بدهم. گفت که پس بیا کتابش را بخوان و به عنوان نمونه یکی دوتا فایل صوتی یک ساعته‌اش را هم داد تا شاید مشتری شدم. الآن هم دارم یک بسته بیست میلیون تومانی گوش می‌کنم که یکی از رفقا برای خالی شدن ذهنش خریده است. پرسیدم: این بیست تومنی هم خالی می‌کند؟ گفت: تضمین داده خالی می‌کند و با یک چیز بهتر پر می‌کند. گفته اگر به چیزی که می‌خواهید نرسیدید پولتان را پس می‌دهد. گفتم: خیلی تضمین خوبی است فقط بعد از خالی شدن چه می‌شود؟ یعنی چقدر و برای چه مدت خالی شدن تضمین داده؟ مغز آدم هم مثل شکم آدم است. باید با یک چیزی پرش کرد. گفت: این فایل‌ها و این کتاب‌ها ماهیگیری یادت می‌دهد نه ماهی خوری. خودت یاد می‌گیری چطور هروقت دلت می‌خواهد یا هروقت احتیاج داشتی خالی‌اش کنی. بعد که مترو داشت می‌آمد گفت: بچه سومم هم دارد به دنیا می‌آید. گفتم: برای سه تا بچه حتما باید بسته گران‌تری بخری برای خالی شدن ذهن. گفت: من که پول آن چنانی ندارم ولی خب شاید قسطی یک بسته‌اش را بخرم. گفتم: قسط بدجوری مغز آدم را پر می‌کند. مکالمه ما نتوانست بیشتر از این ادامه پیدا کند. سوار مترو شدم و دیدم دوباره ایرپادش را روشن کرد.

روایت یک قاب

جایی برای ایستگاه





حمید سبحانی
عکاس و نویسنده

ما بچه‌های بالا محله با بچه‌های کنار رودخانه سرهمه چیز رقابت داشتیم. اینکه می‌گویم همه چیز یعنی همه چیز به خصوص آن قدیم‌ترها. مثلا حاج عبدی از اهالی کنار رودخانه وقتی اول بار یک لندرور ارتشی خریده بود و آورده بود به روستا توی دهه ۳۰ چیزی نگذشته بود پدربزرگم نوحی رفته بود باغ انگوری را فروخته بود و یک فولکس آلمانی خریده بود. این کل کل‌های گاه منجر به دعوا، حالا خیلی وقت است تمام شده است، اما گاهی به نحوی خودش را نشان می‌دهد. اوجش در مسابقه فوتبال است. اگر توی ایام عید نوروز به «ماه آباد» گذرتان افتاد همه جوره هرم داغ حرارت این رقابت را حس خواهید کرد. حساسیتش از فینال جام جهانی بین برزیل و آرژانتین هم بالاتر است. تقریبا همه اهالی روستا حتی آن‌هایی هم که ساکن شهر هستند از یک ساعت قبل از مسابقه فرش‌هایشان را زیر سایه گردوهای دور میدان پهن کرده‌اند و منتظرند. از آن مهم‌تر جایزه‌ها و دست‌خوش‌هایی است که بزرگ‌ترهای هر طرف برای بردن به تیمشان وعده می‌دهند. هر تیم که ببرد تا یک سال پادشاهی می‌کند. از تیمی که بازنده است نگویم برایتان... این رقابت به شکلی دیگر تا همین چندسال پیش در ایام محرم هم وجود داشت. یک دسته عزاداری بالا محله داشت و یک دسته هم اهالی کنار رودخانه. این دوتا همیشه سعی داشتند که خودشان را به رخ طرف مقابل بکشند در تعداد شرکت‌کنندگان، خرید دستگاه صوتی و...

تا اینکه سید نورا... که معروف بود به شیخ نوری؛ بزرگ و معتمد کل روستا، یک روز بزرگان دوطرف را جمع کرد و عهد گرفت که این روستا در ایام محرم فقط یک دسته عزاداری داشته باشد آن هم ذیل پرچم مسجد قدیمی روستا. از آن روز به بعد به همین منوال پیش رفت. ما یک موکب صلواتی داریم. هرسال بچه‌های تیم هردو محله آن را راه می‌اندازیم. محلش میدان روستاست. امسال اما میدان را کنده بودند و چندکامیون خاک ریخته بودند برای سنگ‌فرش و نمی‌شد آنجا علمش کرد. برای راه انداختنش، هرکدام از اعضای دو تیم، محله خودش را پیشنهاد می‌داد و خوب طبیعتا هیچ کدام بر همان رسم قدیمی حاضر نبود که در محله رقیب این موکب پا بگیرد. آن قدر این ماجرا بالا گرفت که رسیدیم به برگزار نکردنش. بی‌بی ریحان، زن مرحوم شیخ نوری که خانه‌اش نزدیک میدان است سروصدای ما را شنید و نزدیک شد. نگاهی به ما انداخت و گفت: چشممان روشن! حالا به خاطر این رقابت و چشم و هم‌چشمی می‌خوایـن موکب امام حسین(ع) رو تعطیل کنید! کی این قصه بالا و پایین تموم میشه خدا می‌دونه.

همگی سکوت کردیم از جذبه نگاه بی‌بی. گفت: دنبالم بیاین. خانه‌اش یک سمت میدان بود. گفت: همین جا کنار باغچه ما برپا کنید. آب و ظرف و هر وسیله‌ای هم که خواستید بیاین خودتون از خونه بردارید. ایستگاه صلواتی که برپا شد بی‌بی با یک منقل و اسپند آمد کنار ایستگاه. طولی نکشید که بوی اسپند و دود کوچه را پر کرد.

عکس: مجید حجتی

کارتون شهر

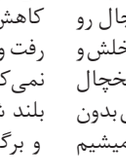


مجید ادیبی

رئیس اتحادیه املاک مشهد:
قیمت رهن و اجاره در برخی مناطق شهر دو برابر قیمت واقعی است.

شوخی بی‌شوخی

آیا اینجا چراغی روشن است؟



مهدی محمدی
طنزپرداز

● **کارشناس شماره یک:** در اولین جلسه سه نفره کارگروه ویژه کاهش مصرف برق خانگی، بدون هیچ مقدمه باید بگم به نظر بنده اینکه مشخص نیست آیا موقعی که در یخچال منازل بسته میشه، چراغ داخل یخچال هم خاموش میشه یا خیر خیلی نگران کننده است. ممکنه روشن موندنش روی شبکه نقل و انتقال برق فشار مضاعف وارد کنه. دوستان اگر راهکاری دارن اعلام بفرمایند. راهکار خودم اینه که دوربین گوشی‌مون رو روشن کنیم، بذاریم توی یخچال و درش رو ببندیم و دوباره در یخچال رو باز کنیم و فیلم ضبط شده رو با دقت مشاهده و بررسی کنیم، ببینیم هم‌زمان با بسته شدن در یخچال آیا برق هم خاموش شده یا نه!

● **کارشناس شماره دو:** ممنونم ولی قبول کنید پیشنهادتون اصلا همه‌جانبه‌نگر نیست. شما از این زاویه به موضوع نگاه کنید که اگر گوشی ما روشن باشه و چند ثانیه فیلم بگیره یک مقدار از شارژ گوشی کم میشه و برای جبرانش دوباره باید گوشی به شارژر زده بشه. فلسفه کارگروه اینه که کمک کنه مصرف برق خانگی کم بشه ولی آیا شما می‌دونید شارژ کردن گوشی خودش می‌تونه باعث چه فشاری روی شبکه‌های برق بشه؟

● **کارشناس شماره یک:** شما راهکار بهتری دارین؟

● **کارشناس شماره دو:** به نظر من بهتره که محتویات داخل یخچال و طبقات یخچال رو برداریم و خودمون به هر زحمتی بریم داخلش و در رو ببندیم ببینیم موقع بسته شدن در یخچال چراغش خاموش میشه یا خیر. این طوری بدون اینکه برق بیشتری مصرف بشه متوجه میشیم اون چراغ توی یخچال روشن می‌مونه یا نه! اگر هم خودمون نتونستیم جا بشیم یک آدم معتمد و راستگو رو بفرستیم داخل یخچال تا اون به ما گزارش بده لامپ درسته یا نه!

● **کارشناس شماره سه:** البته دوستان دقت کنید که بیشتر یخچال‌ها یک کلید دارند که موقع بسته شدن در، فنر زیرش جمع میشه و برق از مدار خارج میشه، وقتی هم در باز میشه فنرش آزاد میشه و برق میاد تو مدار و چراغ یخچال روشن میشه. ما میشه خودمون با انگشت این کلید رو فشار بدیم و سالم بودن چراغ یخچال رو چک کنیم.

● **کارشناس شماره یک:** شما مطمئنی همچین ماساسکی توی یخچال هست؟

● **کارشناس شماره سه:** یعنی شما نمی‌دونستید؟ اگر دوست دارید همین الان سه نفری بریم این کلید رو داخل یخچالِ آبدارخونه نشون بدم.

● **کارشناس شماره یک:** من موافقم. فقط قبلش اجازه بدین به خاطر این کار برگه فوق‌العاده مأموریت رو برای هر سه نفرمون پر کنم و بعدش بریم بازدید یخچال.

● **کارشناس شماره سه:** فوق‌العاده مأموریت؟! ولی ما با یخچال اداره حتی ده متر هم فاصله نداریم!

● **کارشناس شماره دو:** به هر صورت این فوق‌العاده مأموریت‌ها هستند که به آدم انگیزه می‌دن تا راهکارهای بی‌نظیر و خلاقانه برای کاهش مصرف برق ارائه بده. تازه هزینه‌های رفت و برگشت به محل مأموریت رو فاکتور نمی‌کنیم. شما هم به جای این حرف‌ها، زود بلند شین بریم مأموریتمون رو انجام بدیم و برگردیم!